

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۵۴

آیه ۱۱۳ - ۱۱۴

آیه و ترجمه

۱۱۳ ما کان للسنبی و الذین ءامنوا ءن یتغفروا للمشرکین و لو کانوا ءولی قری من بعد ما تبین لهم ءنهم ءصحاب الجحیم
۱۱۴ و ما کان استغفار ابرهیم لابیہ الا عن موعده و عدها ایاہ فلما تبین له ءنه عدو لله تبرء منه ان ابرهیم لاه حلیم
ترجمه :

۱۱۳ - برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند، پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخند.
۱۱۴ - و استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط بخاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خدا است از او بیزارى جست، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان روایتی به این مضمون در شان نزول آیات فوق نقل شده است که گروهی از مسلمانان به پیامبر اسلام می گفتند: آیا برای پدران ما که در عصر جاهلیت از دنیا رفتند طلب آمرزش نمی کنی؟ آیات فوق نازل شد و به همه آنها اخطار کرد که هیچ کس حق ندارد برای مشرکان استغفار نماید.
در شان نزول این آیات مطالب دیگری نیز گفته شده است که پس از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۵۵

تفسیر:

لزوم بیگانگی از دشمنان

آیه نخست با تعبیری رسا و قاطع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان را از استغفار برای مشرکان نهی می کند و می گوید: «شایسته نیست که

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و افراد با ایمان برای مشرکان طلب آمرزش کنند» (ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین). سپس برای تاءکید و تعمیم اضافه می کند «حتی اگر از نزدیکانشان باشند» (و لو کانوا اولی قربی).

بعدها دلیل این موضوع را ضمن جمله ای چنین توضیح می دهد «بعد از آنکه برای مسلمانان روشن شد که مشرکان اهل دوزخند طلب آمرزش برای آنها معنی ندارد» (من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم). این کاری است بیهوده و آرزویی است نابجا چرا که مشرک بهیچ وجه قابل آمرزش نیست و آنان که راه شرک را پوئیدند راه نجاتی برای آنها تصور نمی شود.

بعلاوه استغفار و طلب آمرزش یکنوع اظهار محبت و پیوند و علاقه بامشرکان است و این همان چیزی است که بارها در قرآن از آن نهی شده است. و از آنجا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن، در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای (عمویش) آزر استغفار کرد، فوراً این سؤال ممکن بود در ذهن آنها پدید آید که مگر آزر مشرک نبود؟ اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا انجام داد؟!

لذا در آیه دوم به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید: «استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) به خاطر وعده ای بود که به او داد، اما هنگامی که برای

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۵۶

او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزارى جست و برایش استغفار نکرد» (و ما کان استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه).

در پایان آیه اضافه می کند: «ابراهیم کسی بود که در پیشگاه خدا خاضع و از خشم و غضب پروردگار خائف و ترسان، و مردی بزرگوار و حلیم و بردبار بود» (ان ابراهیم لاواه حلیم)

این جمله ممکن است دلیلی برای وعده ابراهیم به آزر در زمینه استغفار بوده، باشد، زیرا حلم و بردباری از یک سو، و اواه بودن او که طبق بعضی از تفاسیر به معنی رحیم بودن است از سوی دیگر، ایجاب می کرد که حد اکثر تلاش و کوشش را برای هدایت آزر انجام دهد، اگر چه از طریق وعده استغفار و طلب آمرزش از گذشته او باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق دلیل برای این موضوع باشد که ابراهیم به خاطر خضوع و خشوعی که داشت و ترس از مخالفت پروردگار هرگز حاضر نبود برای دشمنان حق استغفار کند، بلکه این کار مخصوص به زمانی بود که امید هدایت آزر را در دل می‌پروراند، لذا به محض آشکار شدن عداوت او از این کار صرف نظر کرد.

اگر سؤال شود مسلمانان از کجا می‌دانستند که ابراهیم برای آزر استغفار کرد. در پاسخ می‌گوئیم این آیات سوره توبه همانگونه که در آغاز اشاره کردیم در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و قبلاً مسلمانان در سوره مریم آیه ۴۷ خوانده بودند که ابراهیم با جمله «سا ستغفر لک ربی» به آزر وعده استغفار داده بود و مسلمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیهوده وعده نمی‌دهد، و هرگاه وعده داده به وعده‌اش وفا کرده است، و نیز در سوره ممتحنه آیه ۴ خوانده بودند که ابراهیم به او گفت

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۵۷

«لاستغفرن لک» «من برای تو استغفار خواهم کرد» همچنین در سوره شعرا که از سوره‌های مکی است استغفار ابراهیم برای پدرش صریحاً آمده است آنجا که می‌گوید «و اغفر لابی انه کان من الضالین» (آیه ۸۶) در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

۱- یک روایت مجعول

بسیاری از مفسران اهل سنت حدیث مجعولی از صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر از «سعید بن مسیب» از پدرش نقل کرده‌اند که هنگامی که مرگ ابو طالب نزدیک شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر او وارد گردید، در حالی که ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه نزد او بودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: ای عمو! تو لا اله الا الله بگو که من به وسیله آن نزد پروردگار برای تو دفاع (و شفاعت) کنم، در این هنگام ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه رو به ابو طالب کردند و گفتند: تو می‌خواهی از آئین (پدرت) عبد المطلب صرف نظر کنی؟ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کراراً این پیشنهاد را به او کرد اما ابو جهل و عبد الله با همان بیان مانع او شدند، آخرین سخنی را که ابو طالب گفت این بود: «بر آئین عبدالمطلب»! و از گفتن لا اله الا الله خودداری کرد، در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود من برای تو استغفار خواهم کرد، تازمانی که از آن نهی شوم، در این

هنگام آیه فوق (ما کان للنبی و الذین آمنوا...) نازل گردید.
ولی نشانه‌های جعل و دروغ در این حدیث به چشم می‌خورد زیرا:
اولاً مشهور و معروف در میان مفسران و محدثان این است که سوره برائت در سال نهم هجرت نازل گردید بلکه به عقیده بعضی این آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، در حالی که مورخان نوشته‌اند وفات ابو طالب در مکه و قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق افتاد!

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۵۸

بخاطر همین تضاد روشن بعضی از متعصبان مانند نویسنده تفسیر المنار به دست و پا افتاده‌اند، گاهی گفته‌اند این آیه دو بار نازل شده است! یک بار در مکه، و یک بار در مدینه سال نهم هجرت! و با این ادعای بی دلیل به گمان خود خواسته‌اند تضاد را برطرف سازند.
و گاهی گفته‌اند ممکن است این آیه در مکه هنگام وفات ابو طالب نازل شده باشد بعداً به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سوره توبه قرار داده شده است، در حالی که این ادعا نیز کاملاً عاری از دلیل است.
آیا بهتر نبود بجای این گونه توجیه‌های بی مدرک، در روایت مزبور و صحت آن تردید کنند؟

ثانیا - شک نیست که قبل از مرگ ابو طالب خداوند در آیاتی از قرآن مسلمانان را از دوستی و محبت مشرکان نهی کرده بود - و می‌دانیم استغفار کردن یکی از روشنترین مصادیق اظهار محبت و دوستی است، با این حال چگونه ممکن است ابو طالب مشرک از دنیا برود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوگند یاد کند که من همچنان برای تو استغفار خواهم کرد تا خدا مرا نهی کند؟!

عجیب اینک فخر رازی که به تعصب در اینگونه مسائل مشهور است چون نتوانسته است انکار کند که این آیه مانند بقیه سوره توبه در مدینه و در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، دست به توجیه شگفت‌آوری زده و آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از مرگ ابو طالب تا زمان نزول سوره توبه همچنان برای او استغفار می‌کرد تا اینکه آیه فوق نازل شد و او را نهی کرد، سپس می‌گوید چه مانعی دارد که این امر برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان تا آن زمان مجاز

بوده باشد؟!

فخر رازی اگر خود را از قید و بند تعصب رها می ساخت به حقیقت متوجه می شد که امکان ندارد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در این مدت طولانی برای یک نفر مشرک استغفار کند در حالی که آیات فراوانی از قرآن که تا آن زمان نازل شده بود هر گونه

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۵۹

مودت و محبت و دوستی را نسبت به مشرکان محکوم ساخته بود
ثالثا - تنها کسی که این روایت را نقل کرده «سعید بن مسیب» است
ودشمنی او با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) معروف است، بنابراین هرگز نمی توان به گفتار او در باره علی (علیه السلام) یا پدر و فرزندش اعتماد کرد.

مرحوم «علامه امینی» پس از اشاره به مطلب فوق سخنی از واقدی نقل می کند که قابل توجه است می گوید: «سعید بن مسیب» از کنار جنازه امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) گذشت و بر آن نماز نگذارد (و باعذری واهی) از این کار صرف نظر کرد، اما هنگامی که به گفته ابن حزم از او پرسیدند آیا پشت سر حجاج نماز می خوانی یا نه گفت ما پشت سر بدتر از حجاج نماز می خوانیم!.

رابعا - همانگونه که در جلد پنجم همین تفسیر گفتیم شک نیست که ابوطالب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورد و مدارک و دلائل روشنی برای این موضوع ارائه دادیم و ثابت کردیم که آنچه درباره عدم ایمان ابو طالب گفته اند تهمتی بزرگ است که تمام علمای شیعه و گروهی از دانشمندان اهل تسنن مانند ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه) و قسطلانی (در ارشاد الساری) و زینی دحلان (در حاشیه تفسیر حلبی) به آن تصریح کرده اند.

و گفتیم یک محقق موشکاف با توجه به موج سیاسی مغرضانه ای که از حکام بنی امیه بر ضد علی (علیه السلام) برخاست به خوبی می تواند حدس بزند که هر کس با آن حضرت ارتباط و پیوند داشت از این تعرض مغرضانه در امان نماند، در واقع ابو طالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیشوای بزرگ اسلام

بود، مگر «ابوذر» آن مجاهد بزرگ اسلام را به خاطر عشقش به علی (علیهالسلام) و مبارزه‌اش با مکتب عثمان مورد آنهمه اتهام قرار ندادند؟! (برای اطلاع بیشتر از ایمان ابو طالب که در تمام دوران حیاتش حامی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مدافع او بود و سر بر فرمانش داشت به جلد پنجم همین تفسیر صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۸ مراجعه فرمائید)

۲- چرا ابراهیم به آزر وعده استغفار داد؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که چگونه ابراهیم به عمویش آزر وعده استغفار داد و طبق ظاهر آیه فوق و آیات دیگر قرآن مجید به این وعده وفا کرد، با اینکه او هرگز ایمان نیاورد و در صف مشرکان و بت پرستان بود و استغفار برای چنین کسانی ممنوع است؟

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که ابراهیم انتظار داشته است که آزر از این طریق جذب به سوی ایمان و توحید شود، و استغفار او در حقیقت این بوده است «که خداوند او را هدایت کن، و گناهان گذشته او را ببخش».

اما هنگامی که آزر در حال شرک چشم از جهان فرو بست، و برای ابراهیم مسلم شد که او با حالت عداوت پروردگار از دنیا رفته، و دیگر جایی برای هدایت او باقی نمانده است، استغفار خود را قطع کرد.

طبق این معنی مسلمانان نیز می‌توانند برای دوستان و بستگان مشرکشان مادام که در قید حیاتند و امید هدایت آنها می‌رود، استغفار کنند یعنی از خدا برای آنها هدایت و آمرزش هر دو بطلبند، ولی پس از مرگ آنها در حال کفر، دیگر جایی برای استغفار باقی نمی‌ماند.

اما اینکه در بعضی از روایات وارد شده که امام صادق (علیهالسلام) فرمود ابراهیم

(علیهالسلام) وعده داده بود که اگر آزر اسلام بیاورد برای او استغفار کند (نه اینکه پیش از اسلام آوردن) و هنگامی که برای او روشن شد که او دشمن خدا است، از وی بیزاری جست و بنابراین وعده ابراهیم مشروط بود و چون شرط آن حاصل نشد او هرگز استغفار نکرد.

این روایت علاوه بر اینکه روایت مرسل و ضعیفی است مخالف ظاهر یا صریح آیات قرآن است، زیرا ظاهر آیه مورد بحث این است که ابراهیم استغفار کرد و صریح آیه ۸۶ سوره «شعراء» این است که ابراهیم از خداوند تقاضای آمرزش او را کرد آنجا که می‌گوید «و اغفر لابی انه کان من الضالین».

شاهد دیگر این سخن جمله معروفی است که از ابن عباس نقل شده که ابراهیم کرارا برای آزر مادامی که در حیات بود استغفار کرد، اما هنگامی که در حال کفر از دنیا رفت، و عداوت او نسبت به آئین حق مسلم شد، از این کار خودداری نمود.

و از آنجا که گروهی از مسلمانان مایل بودند برای نیاکان مشرک خود که در حال کفر مرده بودند استغفار کنند قرآن صریحا آنها را نهی کرد و تصریح نمود که وضع ابراهیم با آنها کاملا متفاوت بوده، او در حال حیات آزر، و به امید ایمان او، چنین کاری را می‌کرد، نه پس از مرگش!

۳- هر گونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود

آیه مورد بحث تنه‌ای نیست که سخن از قطع هر گونه رابطه با مشرکان می‌گوید، بلکه از آیات متعددی از قرآن این موضوع به خوبی استفاده می‌شود که هر گونه پیوند و همبستگی خویشاوندی و غیر خویشاوندی باید تحت الشعاع پیوندهای مکتبی قرار گیرد و این پیوند (ایمان به خدا و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی) باید بر تمام روابط مسلمانان حاکم باشد، چراکه این پیوند یک پیوند زیر بنایی و حاکم بر همه مقدرات اجتماعی آنهاست.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۶۲

و هرگز پیوندهای سطحی و رو بنائی نمی‌تواند آنها را نفی کند، این درسی بود برای دیروز و امروز و همه اعصار و قرون.

آیه ۱۱۵ - ۱۱۶

آیه و ترجمه

۱۱۵ و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدئهم حتی یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم

۱۱۶ ان الله له ملک السموت و الارض یحی و یمیت و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر

ترجمه :

۱۱۵ - چنان نبوده که خداوند قومی را پس از هدایت (و ایمان) مجازات کند مگر آنکه آنچه را که باید از آن بپرهیزند برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند) زیرا خداوند به هر چیزی دانا است.

۱۱۶ - حکومت آسمانها و زمین برای او است، (او) زنده و می میراند، و جز خدا ولی و یآوری ندارید.

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند که گروهی از مسلمانان قبل از نزول فرائض و واجبات چشم از جهان بسته بودند، جمعی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و درباره سرنوشت آنها اظهار نگرانی کردند، و چنین می پنداشتند که آنها شاید گرفتار مجازات الهی به خاطر عدم انجام این فرائض باشند. آیه فوق نازل شد و این موضوع را نفی کرد.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۶۳

بعضی دیگر از مفسران گفته اند که این آیه در مورد استغفار مسلمانان برای مشرکان و اظهار محبت آنها قبل از نهی صریح در آیات سابق نازل شده است، زیرا این موضوع، باعث نگرانی گروهی از مسلمین شده بود، آیه فوق نازل شد و به آنها اطمینان داد که استغفارهای آنان قبل از نهی الهی موجب مؤاخذة و مجازات نخواهد بود.

تفسیر:

مجازات پس از تبیین

نخستین آیه فوق اشاره به یک قانون کلی و عمومی است، که عقل نیز آنرا تأیید می کند و آن اینکه مادام که خداوند حکمی را بیان فرموده و توضیحی در شرع پیرامون آن نرسیده است هیچکس را در برابر آن مجازات نخواهد کرد، و به تعبیر دیگر تکلیف و مسئولیت همواره بعد از بیان احکام است، و این همان چیزی است که در علم اصول از آن تعبیر به قاعده «قبح عقاب بلا بیان» می شود.

لذا در آغاز می فرماید: «چنین نبوده که خداوند گروهی را پس از هدایت گمراه سازد تا اینکه آنچه را که باید از آن بپرهیزند برای آنها تبیین کند» (وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم الله حتى يبين لهم ما يتقون). منظور از «يضل» که در اصل به معنی گمراه ساختن است، یا حکم به گمراهی می باشد، آنچنان که بعضی از مفسران احتمال داده اند

(همانند تعدیل و تفسیق که به معنی حکم به عدالت و حکم به فسق است).

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۶۴

و یا به معنی گمراه ساختن از طریق ثواب و پاداشهای روز قیامت است، که در واقع به مفهوم مجازات کردن خواهد بود.

و یا اینکه منظور از «اضلال» همانست که در سابق نیز داشته‌ایم و آن برگرفتن نعمت توفیق، و رها ساختن انسان به حال خود که نتیجه‌اش گمراه شدن و سرگردان ماندن در طریق هدایت است، و این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که همواره گناهان سرچشمه گمراهی بیشتر و دور ماندن از طریق هدایت است.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند به هر چیزی دانا است» (ان الله بكل شیء علیم).

یعنی علم و دانائی خداوند ایجاب می‌کند که تا چیزی را برای بندگان بیان نکرده است، کسی را در برابر آن مسئول نداند و مؤاخذه نکند.

پاسخ به یک سؤال

بعضی از مفسران و محدثان چنین پنداشته‌اند که آیه فوق دلیل بر این است که مستقلات عقلیه (آنچه را انسان بدون حکم شرع از طریق عقل خود درک می‌کند، همانند زشتی ظلم و خوبی عدالت و یا بدی دروغ و سرقت و تجاوز و قتل نفس و مانند اینها) تا از طریق شرع تبیین نگردد کسی در برابر آنها مسئولیت ندارد.

و به تعبیر دیگر تمام احکام عقل باید بوسیله حکم شرع تأیید گردد، تا برای مردم تکلیف و مسئولیت ایجاد کند، و بنابراین قبل از نزول شرع مردم هیچگونه مسئولیتی حتی در برابر مستقلات عقلیه ندارند. ولی بطلان این پندار روشن است. زیرا جمله حتی یبیین لهم (تا برای آنان تبیین کند و روشن سازد) پاسخ آنها را می‌دهد و روشن می‌کند که این آیه

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۶۵

و مانند آن مخصوص مسائلی است که در پرده ابهام باقی مانده و نیاز به تبیین و روشنگری دارد، و مسلماً مستقلات عقلی را شامل نمی‌شود، زیرا زشتی ظلم و خوبی عدالت موضوع مبهمی نیست که نیاز به تبیین داشته باشد. کسانی که چنین می‌گویند توجه ندارند که اگر این سخن درست باشد

هیچ لزومی ندارد که مردم به ندای پیامبران پاسخ گویند و برای پی بردن به صدق آنها به مطالعه در دعوت مدعی نبوت و معجزاتش بپردازد: چرا که هنوز صدق پیامبر و حکم الهی برای آنان روشن نشده، بنابراین لزومی ندارد که ادعای آنان را مورد بررسی قرار دهند.

لذا همانگونه که وجوب بررسی دعوت مدعیان نبوت به حکم عقل و فرمان خرد است، و به اصطلاح از مستقلات عقلیه می باشد، سایر مسائلی را که عقل و خرد آنها را به روشنی درک می کند نیز واجب الاتباع است.

شاهد این سخن تعبیری است که در بعضی از احادیث که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده استفاده و به چشم می خورد، در کتاب توحید از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: که در تفسیر این آیه فرمود: حتی یعرفهم ما یرضیه و ما یسخطه یعنی خداوند کسی را مجازات نمی کند تا آن زمانی که به آنها بفهماند و معرفی کند که چه چیزها موجب خشنودی او است و چه چیزها موجب خشم و غضب او.

و به هر حال این آیه و مانند آن پایه ای برای یک قانون کلی اصولی محسوب می شود که مادام که دلیلی بر وجوب یا حرمت چیزی نداشته باشیم هیچگونه مسئولیتی در برابر آن نداریم، و به تعبیر دیگر همه چیز برای ما مجاز است مگر آنکه دلیلی بر وجوب یا تحریم آن اقامه شود، و این همانست که نام آنرا «اصل برائت» می گذارند.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۶۶

در آیه بعد روی مسأله تکیه و تاءکید می کند که: «حکومت آسمانها و زمین برای خدا است» (ان الله له ملک السماوات و الارض). و نظام حیات و مرگ نیز در کف قدرت او است، او است که «زنده می کند و می میراند» (یحی و یمیت).

و بنابراین «هیچ ولی و سرپرست و یآوری جز خدا ندارید» (و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر).

اشاره به اینکه با توجه به این موضوع که همه قدرتها و تمام حکومتها در عالم هستی بدست او و به فرمان او است، شما نباید بر غیر او تکیه کنید، و بیگانگان از خدا را پناهاگاه یا مورد علاقه خود قرار دهید، و پیوند محبت خویش را با این دشمنان خدا از طریق استغفار یا غیر آن برقرار و محکم دارید.

آیه ۱۱۷ - ۱۱۸

آیه و ترجمه

۱۱۷ لقد تاب الله على النبي و المهجرين و الانصار الذين اتبعوه فى ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رءوف رحيم
۱۱۸ و على الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت و ضاقت عليهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم

ترجمه :

۱۱۷ - خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر، و (همچنین) مهاجران و انصار که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود، پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها از حق منحرف شود (و از میدان جنگ باز گردند) سپس خدا توبه آنها را پذیرفت که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.

۱۱۸ - (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) بازماندند (و از شرکت در تبوک خودداری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد و حتی) جائی در وجود خویش برای خود نمی‌یافتند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست در آن هنگام خدا آنانرا مشمول رحمت خود ساخت و خداوند توبه آنها را پذیرفت که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

شان نزول:

یک درس بزرگ!

مفسران گفته‌اند که آیه نخست در مورد غزوه تبوک و مشکلات طاقت‌فرسائی

که به مسلمانان در این جنگ رسید نازل شده، این مشکلات به قدری بود که گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد، و همچنان پا بر جا ماندند.
از جمله کسانی که می‌گویند آیه در مورد او نازل شده «ابو حیثمه» است،

که از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، نه از منافقان، ولی بر اثر سستی از حرکت به سوی میدان تبوک به اتفاق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خودداری کرد.

ده روز از این واقعه گذشت. هوا گرم و سوزان بود، روزی نزد همسران خود آمد، در حالی که سایبانهای او را مرتب و آماده و آب خنک مهیا و طعام خوبی فراهم ساختند، او ناگهان در فکر فرو رفت و به یاد پیشوای خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد و گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که هیچ گناهی ندارد و خداوند گذشته و آینده او را تضمین فرموده، در میان بادهای سوزان بیابان اسلحه به دوش گرفته، و رنج این سفردشوار را بر خود تحمل کرده، ابو حیثمه را ببین که در سایه خنک و کنار غذای آماده و زنان زیبا قرار گرفته است، این انصاف نیست. سپس رو به همسران خود کرد و گفت به خدا قسم با هیچکدام از شما یک کلمه سخن نمی گویم، و در زیر این سایبان قرار نمی گیرم، تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ملحق شوم، این سخن را گفت و زاد و توشه برگرفت و بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد، هر قدر همسرانش خواستند با اوسخن بگویند او کلمه ای بر زبان جاری نکرد، و همچنان به حرکت ادامه داد تا به نزدیکی تبوک رسید.

مسلمانان به یکدیگر می گفتند: این سواری است که از کنار جاده می گذرد اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ای سوار! ابو حیثمه باشی بهتر است.

هنگامی که نزدیک شد و مردم او را شناختند گفتند آری ابو حیثمه است، شتر خود را بر زمین خواباند و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سلام گفت، و ماجرای خویش را بازگو کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او خوش آمد گفت و برای او دعا فرمود.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۶۹

به این ترتیب او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود، اما به خاطر آمادگی روحی خداوند او را متوجه حق ساخت و ثابت قدم گردانید. در مورد آیه دوم شان نزول دیگری نقل شده که خلاصه اش چنین است: سه نفر از مسلمانان به نام «کعب بن مالک» و «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه» از شرکت در جنگ تبوک، و حرکت همراه پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته منافقان باشند، بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از صحنه تبوک به مدینه بازگشت، خدمتش رسیدند و عذر خواهی کردند، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی یک جمله با آنها سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آنها سخن نگوید.

آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی قرار گرفتند، تا آنجا که حتی کودکان و زنان آنان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و اجازه خواستند که از آنها جدا شوند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه جدائی نداد، ولی دستور داد که به آنها نزدیک نشوند.

فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آنها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوائی بزرگ، شهر را ترک گویند و به قله کوههای اطراف مدینه پناه ببرند

از جمله مسائلی که ضربه شدیدی بر روحیه آنها وارد کرد این بود که کعب بن مالک می گوید روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم دیدم یک نفر مسیحی شامی سراغ مرا می گیرد، هنگامی که مرا شناخت نامه ای از پادشاه غسان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحب ترا از خود رانده به سوی ما بیا، حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من کارم به جائی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند!

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۷۰

خلاصه بستگان آنها غذا می آوردند، اما حتی یک کلمه با آنها سخن نمی گفتند. مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می کشیدند که توبه آنها قبول شود و آیه ای که دلیل بر قبولی توبه آنها باشد نازل گردد، اما خبری نبود. در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت: اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گناهکاریم ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).

آنها چنین کردند به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند، و به این ترتیب سرانجام پس از پنجاه روز توبه

و تضرع به پیشگاه خداوند، توبه آنان قبول شد و آیه فوق در این زمینه نازل گردید.

تفسیر:

زندان محاصره اجتماعی گنهکاران

این آیات نیز همچنان از جنگ تبوک و مطالب گوناگونی که پیرامون این رویداد بزرگ اسلامی به وقوع پیوست، سخن می گوید. در نخستین آیه اشاره به شمول رحمت بی پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده، می گوید: رحمت خدا شامل حال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مهاجران و انصار، همانها که در موقع شدت و بحرانی از او پیروی کردند، شد (لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة).

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۷۱

سپس اضافه می کند: «این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر شدت حوادث و فشار ناراحتیها نزدیک بود گروهی از مسلمانان از جاده حق باز گردند» (و تصمیم به مراجعت از تبوک بگیرند) (من بعد ما کادیزیع قلوب فریق منهم).

دگر بار تاءکید می کند که «بعد از این ماجرا، خداوند رحمت خود را شامل حال آنها ساخت، و توبه آنها را پذیرفت، زیرا او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است» (ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم).

نه تنها این گروه عظیم را که در جهاد شرکت کرده بودند، مورد رحمت خویش قرار داد، بلکه آن سه نفر را که از شرکت در جهاد تخلف ورزیده بودند و جنگجویان آنها را پشت سر گذاشتند و رفتند، نیز مشمول لطف خود قرار داد (و علی الثلاثة الذین خلفوا).

اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آنها نشد، بلکه آن به هنگامی بود که این سه نفر (کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه که شرح حالشان در شان نزول گذشت) در محاصره شدید اجتماعی قرار گرفتند، و مردم همگی با آنها قطع رابطه کردند، «آنچنان که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد» (حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت).

و سینه آنها چنان از اندوه آکنده شد که گوئی «جائی در وجود خویش برای خود نمی یافتند» تا آنجا که خود آنها نیز از یکدیگر قطع رابطه کردند (و

ضاقت علیهم انفسهم).

و به این ترتیب همه راهها به روی آنها بسته شد، «و یقین پیدا کردند که پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست» (و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه).

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۷۲

«بار دیگر رحمت خدا به سراغ آنان آمد، و توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت، تا توبه کنند» (ثم تاب علیهم لیتوبوا). چرا که «خداوند توبه‌پذیر و رحیم است» (ان الله هو التواب الرحیم). در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

نکته ها

۱ - منظور از توبه خدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چیست؟

در نخستین آیه مورد بحث خواندیم که خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مهاجران و انصار توبه کرد و توبه آنها را پذیرا شد. بدون شک پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه او را بپذیرد (هر چند پاره‌ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوقرا دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ماجرای تبوک گرفته‌اند). ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می‌دهد، زیرا اولاً توبه پروردگار به معنی بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است، و در مفهوم آن، گناه و یا لغزش نیست، چنانکه در سوره نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام، می‌فرماید: یرید الله لیبیین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم: (خداوند می‌خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته که قبل از شما بودند شما را هدایت کند، و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است).

در این آیه و پیش از آن سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده، بلکه طبق تصریح همین آیه سخن از تبیین احکام و هدایت به سنتهای ارزنده پیشین در میان است، و این خود نشان می‌دهد که توبه در اینجا به معنی شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.

ثانیا در کتب لغت نیز یکی از معانی توبه همین موضوع ذکر شده است،

در کتاب معروف قاموس یکی از معانی توبه چنین ذکر شده «رجع علیه بفضله و قبوله».

و ثالثاً در آیه مورد بحث، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می‌دهد با اینکه توبه الهی را شامل حال همه می‌داند، و این خود نشان می‌دهد که توبه خدا در اینجا به معنی پذیرش عذر بندگان از گناه نیست، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت به یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همه مؤمنان بدون استثناء از مهاجران و انصار آمد، و آنها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت،

۲ - چرا از جنگ تبوک به ساعة العسرة تعبیر شده است؟!

«ساعت» از نظر لغت به معنی بخشی از زمان است، خواه کوتاه باشد یا طولانی، البته به زمانهای خیلی طولانی، ساعت گفته نمی‌شود، و «عسرت» به معنی مشقت و سختی است. تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان هیچگاه به اندازه جریان تبوک در فشار و زحمت نبودند.

زیرا از طرفی حرکت به سوی تبوک در موقع شدت گرمای تابستان بود. و از سوی دیگر خشکسالی مردم را به ستوه در آورده بود. و از سوی سوم فصلی بود که می‌بایست مردم همان مقدار محصولی که بردرختان بود جمع‌آوری و برای طول سال خود آماده کنند. از همه اینها گذشته فاصله میان مدینه و تبوک بسیار طولانی بود. و دشمنی که می‌خواستند با او روبرو شوند، امپراطوری روم شرقی، یکی از نیرومندترین قدرتهای جهان روز بود. اضافه بر اینها، مرکب و آذوقه در میان مسلمانان به اندازه‌ای کم بود که

گاه ده نفر مجبور می‌شدند به نوبت از یک مرکب استفاده کنند، بعضی از پیاده‌ها حتی کفش بیانداشتند، و مجبور بودند با پای برهنه از ریگهای سوزان بیابان بگذرند، از نظر غذا و آب به قدری در مضیقه بودند که گاهی یک دانه خرما را چند نفر به نوبت، در دهان گرفته و می‌مکیدند تا موقعی که تنها هسته آن باقی می‌ماند، و یک جرعه آب را چند نفر می‌نوشیدند.

ولی با تمام این اوصاف مسلمانان غالباً روحیه قوی و محکم داشتند و علی‌رغم تمام این مشکلات به سوی دشمن همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حرکت کردند و با این استقامت و پایداری عجیب درس بزرگی برای همه مسلمین جهان در تمام قرون و اعصار به یادگار گذاشتند، درسی که برای همه نسلها کافی بود، و وسیله پیروزی و غلبه بر دشمنان بزرگ و مجهزو خطرناک.

شک نیست در میان مسلمانان افرادی بودند که روحیه ضعیفتری داشتند، وهمانها بودند که فکر بازگشت را در سر می‌پروراندند که قرآن از آن تعبیر به «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» کرده است (زیرا «یزیغ» آزماده «زیغ» به معنی تمایل و انحراف از حق به سوی باطل است). ولی همانگونه که دیدیم روحیه عالی اکثریت، و لطف پروردگار آنها را نیز از این فکر منصرف ساخت، و به جمع مجاهدان راه حق پیوستند.

نکته ۳

۳- در آیات فوق درباره آن سه نفر از مسلمانان سست و سهل‌انگار تعبیر به «خلفوا» شده است، یعنی «پشت سر گذارده شده‌اند». این تعبیر یا به خاطر آن است که مسلمانان هنگامی که اینگونه اشخاص سستی می‌کردند آنها را پشت سر گذارده، و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد پیش می‌رفتند، و یا به خاطر آنست که هنگامی که برای عذرخواهی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند، عذر آنها را نپذیرفت و قبول توبه آنها را به عقب انداخت.

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۷۵

۴- یک درس بزرگ برای همیشه

از مسائل مهمی که از آیات فوق استفاده می‌شود، مسأله مجازات مجرمان وفاسدان از طریق محاصره اجتماعی و قطع رابطه‌ها و پیوندها است. ما به‌خوبی می‌بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آنها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آنها سخت‌تر بود، آنچنان که جان آنها از فشار این محاصره اجتماعی به لب رسیدند، و از همه جا قطع امید کردند.

این موضوع آنچنان انعکاس وسیعی در جامعه مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرئت می‌کرد مرتکب این گونه‌گناهان

شود.

این نوع مجازات نه دردسر و هزینه زندانها را دارد، و نه خاصیت تنبیل‌پروری و بدآموزیهای آنها را، ولی تاثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناکتر است. این در واقع یکنوع اعتصاب و مبارزه منفی جامعه در برابر افراد فاسد است اگر مسلمانان در برابر «متخلفان از وظائف حساس اجتماعی» دست به چنین مبارزه‌ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آنها خواهد بود، و براحتی می‌توانند جامعه خود را پاکسازی کنند.

اما روح مجامله و سازشکاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریباً همه گیر درآمده است، نه تنها جلو این گونه اشخاص را نمی‌گیرد، بلکه آنانرا در اعمال زشتشان تشجیع می‌کند.

۵ - غزوه تبوک و دستاوردهایش

«تبوک» دورترین نقطه‌ای بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غزوات خود به آنجا گام نهاد، این کلمه در اصل نام قلعه محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۷۶

و شام قرار داشت، و به همین سبب آن سرزمین به نام سرزمین تبوک نامیده شد.

نفوذ سریع اسلام در جزیره عربستان سبب شد که آوازه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تمام کشورهای اطراف پیچد، و با اینکه تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آنها را از آینده کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می‌کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد، لذا سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه کافی و مجهز، آنچنانکه در خور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت، این خبر وسیله مسافران به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، و پیامبر برای اینکه درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد بی‌درنگ فرمان آماده باش صادر کرد سخنگویان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به

گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آنها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود. هوا به شدت گرم شده بود، و انبارها از مواد غذائی خالی و محصولات کشاورزی آن سال هنوز جمع آوری نشده بود و حرکت در چنین شرائطی برای مسلمانان بسیار مشکل بود، ولی فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و به هر حال باید حرکت کرد، و بیابان طولانی و پر مخاطره میان مدینه و تبوک را پیمود!

این لشکر که به خاطر مشکلات زیادش از نظر اقتصادی و از نظر مسیر طولانی، و بادهای سوزان سموم، و طوفانهای کشنده شن، و نداشتن مرکب کافی به جیش العسرة! (لشکر مشکلات!) معروف شد تمام سختیها را تحمل کرد و در آغاز ماه شعبان، سال نهم هجرت، به سرزمین تبوک رسید، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را بجای خود در مدینه گذارده بود، و این تنها غزوه‌ای بود که

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۷۷

علی (علیه السلام) در آن شرکت نکرد.

این اقدام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک اقدام بسیار بجا و ضروری بود، زیرا بسیار محتمل بود بعضی از بازماندگان مشرکان و یا منافقان مدینه که بیهانه‌هایی از شرکت در میدان تبوک سر باز زده بودند، از غیبت طولانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سربازانش استفاده کنند، و به مدینه حمله ور شوند، زنان و کودکان را بکشند و مدینه را ویران سازند، ولی وجود علی (علیه السلام) در مدینه سد نیرومندی در برابر توطئه‌های آنها بود.

بهر حال هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تبوک رسید اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در جنگها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود با خبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه بی اساسی بیش نبوده است، چرا که از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند.

ولی حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به

دشمنان اسلام داد:

اولا - این موضوع به ثبوت رسید که روحیه جنگی سربازان اسلام آنچنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.

ثانیا - بسیاری از قبائل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه آنان آسوده شد.

ثالثا - امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه مهم روز این صدا همه جا پیچید، و زمینه را برای توجه رومیان

تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۷۸

به اسلام فراهم ساخت.

رابعا - مسلمانان با پیمودن این راه و تحمل آن زحمات، راه را برای فتح شام در آینده هموار ساختند و معلوم شد که این راه سرانجام پیمودنی است.

و این فوائد بزرگ چیزی بود که به زحمت لشگرکشی می ارزید.

به هر حال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با سپاهیان خود طبق سنتی که داشت مشورت کرد که آیا به پیشروی ادامه دهیم یا باز گردیم، رای بیشتر آنها بر آن قرار گرفت که بازگشت بهتر است و با روح برنامه های اسلامی سازگارتر، به خصوص که سپاهیان اسلام بر اثر مشقت طاقت فرسای راه خسته و کوفته شده بودند، و مقاومت جسمانی آنها تضعیف شده بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این نظر را تصویب کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.

بعد ←

↑ قدرت

→ قبل